

قدرت هژمون و دولت‌های انقلابی: مطالعه موردی امریکا و جمهوری اسلامی ایران



حمیرا مشیرزاده*

هرمز جعفری**

* حمیرا مشیرزاده دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران می‌باشد.

** هرمز جعفری کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران می‌باشد.

تاریخ تصویب: ۹۰/۹/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۱۱

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۹۱، صص ۴۷-۷۸.



چکیده

با وجود گستردگی بحث در مورد قدرت هژمون، ویژگی‌ها، اهداف و شیوه عملکرد آن در نظریه روابط بین‌الملل و تأکید بر نقش آن در حفظ نظم متناسب با منافع خود، رابطه آن با دولت‌های انقلابی که تلاش دارند این نظم را به چالش بکشند، کمتر مطمح نظر بوده است. هدف این مقاله ارائه شمایی از نوع رابطه هژمون و دولت‌های انقلابی و نیز سازوکارهای این رابطه مقابله‌جویانه از طریق مطالعه موردی ایالات متحده آمریکا با جمهوری اسلامی ایران است. این مقاله نشان می‌دهد که چگونه تصور هژمون از دولت انقلابی و عوامل داخلی در دولت هژمون در تعیین و/یا تغییر سیاست‌های آن مؤثر بوده و چگونه دیپلماسی فشار و تحریم، مهم‌ترین سازوکار مورد استفاده هژمون است.

واژه‌های کلیدی: آمریکا، ایران، تحریم، تغییر رژیم، دولت‌های انقلابی، دیپلماسی فشار،

هژمون

مقدمه

در زمان حکومت محمدرضا شاه دو کشور ایران و امریکا روابط دوستانه و مستحکمی با هم داشتند و در چهارچوب ترتیبات امنیتی منطقه‌ای همچون «ستتو» و «نظام دوستونی» ایران به‌عنوان ستون نظامی حفظ امنیت در منطقه و مقابله با کمونیسم شوروی از چنان اهمیتی برخوردار بود که حتی روابط امریکا با دیگر کشورهای منطقه همچون ترکیه، پاکستان و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس را تحت‌الشعاع قرار داده بود (اسدی، ۱۳۸۱: ۴۲۸). اما با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ این روابط نه‌تنها ادامه نیافت، بلکه خصومتی عمیق بر تعاملات دو طرف حاکم شد. تصرف سفارتخانه امریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و در پی آن ۴۴۴ روز ماجرای گروگان‌گیری، بوته آزمایش سیاست خارجی انقلابی و آرمان‌گرایانه‌ای شد که پیامدهای زیادی برای ایران داشت (رمضانی، ۱۳۸۱: ۶۳-۶۲). با این اقدام ایران دولت کارتر سرمایه‌های ایران در امریکا را بلوکه کرد^(۱) (Fayazmanesh, 2003: 223). تصورات مربوط به این بحران با تقابل سیاسی بین‌المللی و محکومیت ایران و معرفی این کشور به‌عنوان کشوری «یاغی» و پیش‌بینی ناپذیر همراه بود و این امر منجر به عمیق شدن خصومت‌ها شد (Cooper and Telfer, 2006: 1). در دهه ۱۹۸۰، در طول جنگ ایران و عراق دولت ریگان حمایت‌های مالی و سیاسی فراوانی از دولت عراق به‌عمل آورد (ابرار معاصر، ۱۳۸۳: ۶۰-۴۲). علاوه‌بر این دولت ایالات متحده سعی وافر نمود تا از فروش تسلیحات توسط دیگر کشورها به ایران جلوگیری کند. نقطه اوج اعمال ضدایرانی امریکا در طول جنگ تحمیلی حمله ناو جنگی این کشور به هواپیمای مسافربری ایران در ۳ ژوئیه ۱۹۸۸ بود (Katzman, 2000: 3).

در دوران ریاست جمهوری کلینتون سیاست مهار دوجانبه علیه دو کشور ایران

و عراق اعمال شد. *مارتین ایندیک* معمار این سیاست در جریان اجلاس سالانه سورف در ۱۸ مه سال ۱۹۹۳ ریشه اصلی اتخاذ این سیاست را این گونه بیان کرد: «سیاست مهار دوجانبه کلیتون در وهله اول از تحلیل این موضوع که رژیم‌های فعلی ایران و عراق هر دو دشمن منافع امریکا در منطقه هستند سرچشمه می‌گیرد». وی ایران را جدی‌ترین تهدید علیه منافع ملی امریکا در منطقه معرفی کرد (Indyk, 1993: 2-8).

دولت جرج بوش با دیدگاه‌های نومحافظه‌کارانه خود بیش از دولت‌های پیشین بر مقابله با ایران تأکید داشت. او در سال ۲۰۰۲ ایران را جزء کشورهای «محور شرارت» قرار داد. در سال ۲۰۰۴ *جان بولتون* اعلام کرد که دولت امریکا قویاً اعتقاد دارد که ایران به دنبال دستیابی به تسلیحات اتمی است. وی در ژانویه ۲۰۰۵ نیز اعلام کرد که با توجه به حمایت ایران از «تروریسم»، دستیابی این کشور به سلاح اتمی بسیار خطرناک خواهد بود (IPC, 2005: 6). علاوه بر این، هم در گزارشی که کمیته سیاسی ایران در سال ۲۰۰۵ ارائه کرد و هم در سند امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۰۶، ایران بزرگ‌ترین چالش موجود در سیاست خارجی امریکا قلمداد شد (احدی، ۱۳۸۷: ۱۲۶). با وجود این، وضعیت نابسامان امریکا در عراق این کشور را وادار به مذاکره مستقیم با ایران کرد. در واقع از این زمان به بعد بنابر آنچه *نیکلاس برنر* بیان کرد، گرایش امریکا به سمت اعمال سیاست «چماق و هویج» در خصوص ایران متمایل شد که به معنی مذاکره با ایران در کنار اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی است. از این رو با وجود آغاز مذاکرات بین امریکا و ایران در سال ۲۰۰۷ در مورد عراق شاهد ارسال پرونده اتمی ایران به شورای امنیت سازمان ملل با فشارهای امریکا بودیم (احدی، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۱).

به‌طورکلی در طول ۳۰ سال گذشته برخلاف دوره حکومت محمدرضا شاه، دولت امریکا تلاش روزافزونی برای به زانو درآوردن و تغییر رفتار دولت جمهوری اسلامی ایران یا حتی براندازی آن به کار برده است. سئوالی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که چرا ایالات متحده پس از انقلاب اسلامی در ایران سیاست‌های خصومت‌آمیزی علیه آن اعمال کرده است؟

در ادبیات موجود در رابطه میان ایران و ایالات متحده در توضیح این روابط



معمولاً به شرح تعاملات میان دو دولت در طول زمان و شکل‌گیری و تشدید خصومت اشاره می‌شود. در این میان گاه بر تنش‌آفرینی‌های امریکا تأکید می‌گردد و گاه بر سیاست‌های رادیکال ایران در منطقه و جهان تمرکز بیشتری صورت می‌گیرد. با وجودی که این منابع بی‌تردید در روشن کردن فرازونشیب‌های روابط، نقشی مهم دارند اما کمتر این رابطه را در چهارچوبی نظری و مفهومی قرار می‌دهند. این مقاله با تکیه بر دو مفهوم «دولت انقلابی» و «هژمون» و پیوند دادن این دو نه تنها رفتار ایالات متحده را در مقابل ایران نمودی از رفتار هژمون نظام بین‌الملل در برابر دولتی انقلابی می‌داند، بلکه تلاشی برای تکمیل نظریه هژمونی است. فرض این مقاله آن است که هژمون بر اساس تصور خود از دولت انقلابی عمل می‌کند و میزان مشروعیت خود هژمون در جامعه بین‌الملل و نیز عوامل داخلی در تعیین سیاست‌های آن در برابر دولت انقلابی نقش دارد. دعوی اصلی مقاله نیز آن است که طیف اهداف هژمون نسبت به دولت انقلابی از تغییر رفتار تا براندازی را شامل می‌شود و دیپلماسی فشار در تجلیات مختلف آن مهم‌ترین سازوکار مورد استفاده است. روش مورد استفاده در این مقاله مطالعه موردی بر اساس رابطه ایالات متحده (به‌عنوان دولت هژمون) با جمهوری اسلامی ایران (به‌عنوان یک دولت انقلابی) است.

در ادامه ابتدا چهارچوب مفهومی تحقیق ارائه خواهد شد، سپس ابعاد انقلابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد، پس از آن به بررسی ابعاد اعمال خصومت‌آمیز امریکا علیه ایران می‌پردازیم و مقاله با ارائه نتیجه‌گیری به پایان خواهد رسید.

چهارچوب مفهومی

رابطه انقلاب و نظام بین‌الملل با وجودی که در بسیاری از آثار مورد اشاره قرار گرفته اما کمتر مورد توجه جدی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل بوده است. دو استثنای مهم *استفن والت* (Walt, 1996) و بررسی واقع‌گرایانه او در مورد رابطه میان انقلاب و جنگ، و دیگری *دیوید آرمسترانگ* (Armstrong, 1993) و نگاه تحلیلی و تاریخی‌ای است که از منظر مکتب انگلیسی به رابطه «جامعه دولت‌ها» با دولت‌های

انقلابی دارد و نشان می‌دهد که چگونه انقلاب‌ها و جامعه بین‌المللی یکدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند و باعث تغییر هم می‌شوند.

منظور از دولت انقلابی در این آثار، دولتی است که روابط آن با سایر دولت‌ها از این نظر که خواهان تغییری بنیادین در اصولی است که دولت‌ها بر مبنای آنها روابط خود را با یکدیگر هدایت می‌کنند، انقلابی است. دولت انقلابی ممکن است خود عامدانه سیاستی مقابله‌جویانه در برابر جامعه دولت‌ها داشته باشد، یا عملاً در نتیجه انقلاب چنین مواجهه‌ای صورت گیرد، و یا حتی تصور تعدادی از اعضای مهم جامعه بین‌الملل این باشد که این دولت در صدد مقابله‌جویی است (Armstrong, 1993: 3).

فرض معمول هم در آثار مکتب انگلیسی و هم در آثار واقع‌گرایان، و حتی به‌طور ضمنی و بر اساس مفروضات نظری در آثار لیبرال‌ها و سازه‌انگاران این است که دولت‌های انقلابی به تدریج «می‌آموزند» که چگونه با قواعد و اصول نظام/جامعه بین‌الملل و نه علیه آنها عمل کنند. در این میان مفهوم «جامعه‌پذیری»^۱ از اهمیت خاصی برخوردار است. *والترز* بر آن است که ساختار از طریق رقابت و جامعه‌پذیری، رفتار دولت‌ها را به سمت وسویی واحد سوق می‌یابد. جامعه‌پذیری، رفتار را محدود می‌کند و به آن شکل می‌دهد. دولت‌ها خود را با رویه‌های رایج بین‌المللی تطبیق می‌دهند حتی اگر با دلایل داخلی ترجیح دهند که چنین نکنند (Waltz 1979: 74-75, 127). آرمسترانگ نیز با تعریف جامعه‌پذیری به‌عنوان سازوکاری که جامعه بین‌الملل از طریق آن دولت انقلابی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بر آن است که دولت‌های انقلابی از این طریق با عرف جامعه دولت‌ها همخوانی حاصل می‌کنند (Armstrong, 1993: 7).

در این میان به‌نظر می‌رسد فراتر از اینکه جامعه دولت‌ها در تغییر رفتاری/هویتی دولت انقلابی مؤثر باشند این دولت هژمون است که در موقعیتی است که هم می‌خواهد و هم می‌تواند دولت انقلابی را تحت تأثیر قرار دهد؛ اما این برداشت چندان به شکل خاص و مستقیم مورد توجه نظریه‌پردازان قرار نگرفته

است. به عبارت دیگر رابطه هژمون و دولت انقلابی از حوزه‌های نظری‌ای است که نظریه‌پردازی کافی در مورد آن صورت نگرفته است. اما در اینجا تلاش می‌شود با تکیه بر ادبیات مربوط به هژمونی در روابط بین‌الملل نشان داده شود که رابطه هژمون با دولت انقلابی بر اساس تمایل هژمون به حفظ نظم موجودی که هماهنگ با منافع آن است و بر اساس برخی مواضع رادیکال یا به‌ظاهر نامتعارف دولت انقلابی و تصویری که در نتیجه آن مواضع از تمایل دولت انقلابی به برهم زدن وضع موجود دارد شکل می‌گیرد.

مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل به اشکال متفاوتی به کار برده شده است، اما همیشه به موقعیت برتر یک کشور در نظام بین‌الملل اشاره دارد. کانون توجه نویسندگان معمولاً نقش این قدرت برتر در سامان دادن به اقتصاد سیاسی و نیز ایجاد نهادها و رژیم‌های بین‌المللی است. *چارلز کیندلبرگر* و پس از او نواقح‌گرایان و حتی نولیبرال‌ها این مفهوم را در چهارچوب نظریه ثبات هژمونیک در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به اوج خود رساندند (Beeson and Higgot, 2003: 4-5). در چهارچوب این نظریه تلاش شده است تا دو مکتب نواقح‌گرایی و نولیبرالیسم در هم ادغام شوند. از این منظر آزادی اقتصاد بین‌الملل و ثبات آن زمانی رخ خواهد می‌دهد که فقط یک قدرت مسلط در جهان وجود داشته باشد. از این‌رو به نظر واقع‌گرایان، وجود یک هژمون مسلط برای حفظ اقتصاد بین‌المللی لیبرال، ایجاد الگوهای تجاری مناسب، و صلح و امنیت نسبی نظام بین‌الملل لازم تلقی می‌شود (Ozcelik, 2005: 93; Krasner, 1976, 317). *کراسنر* و نیز *رابرت گیلپین* هدف از ایجاد اقتصاد بین‌المللی باز را تأمین منافع ملی هژمون تلقی می‌کنند که شامل منافع اقتصادی و سیاسی هستند (Gilpin, 2006: 1-2). از این منظر تا زمانی که دولت هژمون از قدرت برتر برخوردار است نظم مورد نظر آن باقی می‌ماند.

در میان نولیبرال‌ها، رابرت کوهن نیز لازمه هژمونی را در وهله نخست تسلط بر منابع مادی می‌داند. از نظر او قدرت هژمون که بر ساختار هژمونیک مسلط است باید کنترل مواد خام، منابع مالی و بازارها را در اختیار داشته باشد. اما کوهن معتقد است که نظم موجود پس از هژمون نیز باقی خواهد ماند و مزایای این نهادهای کارکردی کشورها را در جهت الگوهای همکاری‌جویانه رفتار تشویق می‌کند

(Keohane, 1984; Ozcelik, 2005: 93).

مارکسیست‌ها نیز هژمونی را به معنی تسلط به کار می‌برند ولی آن را جزئی از تاریخ جهان که مبتنی بر تناقضات روابط تولید سرمایه‌داری است، می‌دانند. مفهوم هژمونی در نظریه *وابرت کاکس* که متأثر از *آنتونیو گرامشی* مارکسیست ایتالیایی است، چیزی بیش از سلطه از طریق تهدید، تحریم، مجازات و تشویق است و شامل رهبری فکری، اخلاقی و ایدئولوژیک نیز می‌شود و به نظم جهانی شکل می‌دهد (Cox, 1981: 140-42; Ozcelik, 2005: 95-99). گرامشین‌ها معتقدند که قدرت هژمون ساختار جدید را با توافق اعضای جامعه بنیان می‌نهد، در آن منافع عمدتاً اقتصادی آنها را در نظر می‌گیرد و با ایجاد نهادهایی شرایط لازم را برای همکاری‌های اقتصادی بین گروه‌های مختلف فراهم می‌کند (Iseri, 2007: 2).

همان‌گونه که دیده می‌شود در همه رویکردها به نوعی به رابطه هژمونی و نظم اشاره شده است. از نظر *کتزنشتاین* در زمان اوج قدرت هژمون، توزیع قدرت و وضع قوانین همراه با تأسیس ساختار جدید شکل می‌گیرد و قدرت هژمون مدیریت آن را بر عهده دارد (Ketzenstein, 2009: 595). از نظر کراسنر و وب، قدرت هژمون علاوه بر فراهم کردن کالاهای عمومی، با سازمان‌دهی کردن روابط کشورها امنیت بین‌المللی را فراهم می‌کند. به واقع قدرت مسلط هژمون این امکان را به آن می‌دهد که مشوق‌های منفی و مثبتی را به دیگر دولت‌ها ارائه کند و از این طریق آنها را به مشارکت در نظم موجود وادار کند (Ozcelik, 2005: 93). منظور از نظم نیز معمولاً ثباتی است که در الگوی مفروضات، قواعد، و رویه‌هایی که در میان اعضای جامعه بین‌الملل مشروع شناخته می‌شود، وجود دارد (Armstrong, 1993: 6). اما همیشه در هر ترتیبات خاصی، نظم به سود کارگزاران خاصی است. در نتیجه آنچه دولت‌های انقلابی به چالش می‌کشند نه تنها نظم موجود، بلکه منافع دولت‌های خاص و به ویژه قدرت هژمون است. در نتیجه هژمون ناگزیر با دولت‌های انقلابی اصطکاک پیدا می‌کند.

هژمون، مجموعه‌ای از ابزارها را برای تأثیرگذاری بر سایر دولت‌ها و به طور خاص در بحث ما دولت‌های انقلابی در اختیار دارد که عبارتند از: اقناع، پاداش (یا به بیان کاکس (1981)، رشوه) و زور یا تهدید به آن. می‌توان گفت هرچه هژمون از

اقتدار و مشروعیت بیشتری برخوردار باشد، بیشتر به سمت استفاده از اقناع و پاداش گرایش می‌یابد و هر قدر در تلاش‌هایش در اقناع ناکام‌تر شود و کاهش منابع قدرتش امکان استفاده از پاداش را نیز کمتر به آن بدهد، بیشتر به سمت زور حرکت می‌کند (بنگرید به: Cox, 1981). اگر دولت انقلابی اساساً و یا عملاً در تضاد با هژمون قرار گیرد، طبعاً احتمال مفید بودن اقناع و پاداش کمتر می‌شود. گاه نیز خود هژمون به واسطه استمرار در توسل به زور یا تهدید به کاربرد آن دولت انقلابی را در موضعی تدافعی قرار می‌دهد که نتیجه آن کاهش بیشتر مفید بودن اقناع و پاداش خواهد بود؛ و سرانجام می‌توان انتظار داشت که گاه هژمون بر اساس تصور خود از اهداف و نیات دولت انقلابی در قبال آن صرفاً یا عمدتاً از ابزارهای منفی استفاده کند.

به نظر می‌رسد در قبال دولت‌های انقلابی از دیپلماسی فشار بیش از هر چیز استفاده می‌شود. دیپلماسی فشار راهبردی است که در آن یک یا چند کشور در جهت متقاعد کردن طرف مقابل از تهدید به زور، و در صورت لزوم استفاده محدود، گزینشی، ناپیوسته و کنترل‌شده از زور را در دستورکار قرار می‌دهند. در این نوع دیپلماسی هم از ابزارهای مثبت و توافق استفاده می‌شود و هم از تهدیدهای اجباری. با وجود این، از نظر **الکساندر جرج**، این نوع دیپلماسی یک راهبرد تدافعی است که در جهت متوقف کردن کشوری که قصد بر هم زدن وضع موجود به نفع خود را دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد (Levy, 2008: 539-540).

در دیپلماسی فشار مجموعه‌ای از عوامل دارای اهمیت هستند. وجود درخواست، شفافیت درخواست مورد نظر از کشور هدف و حمایت از درخواست مورد نظر با فشار سیاسی — نظامی از نکات مهم در این زمینه هستند. در این چهارچوب، مشروعیت درخواست مورد نظر از اهمیت و کارایی بیشتری نسبت به قانونی بودن یا نبودن آن برخوردار است. اینکه تهدید نظامی کشور هدف امری معتبر و واقعی باشد یا نه، در صورت پذیرش این درخواست درخواست‌های دیگری نیز مطرح می‌شود یا نه، کشور اعمال‌کننده دیپلماسی فشار، توانایی اعمال تهدیدهای خود را داشته باشد یا نه، جملگی بر احتمال پذیرش درخواست توسط کشور هدف مؤثر هستند (Sauer, 2007: 3-5).

علاوه بر فشارهای سیاسی - نظامی، استفاده از ابزار تحریم اقتصادی یکی دیگر از ابزارهای دیپلماسی فشار در مقابله با دولت‌های انقلابی است. در تحریم اقتصادی، کشور تحریم‌کننده از جریان تجارت آزاد کالا و سرمایه (با وجودی که اساس لیبرالیسم اقتصادی است) جلوگیری می‌کند. هدف تحریم‌های اقتصادی، بی‌ثبات‌سازی حکومت کشور هدف و یا تغییر رفتار آن با فشار بر بخشی از جامعه است (زهرانی، ۱۳۷۶: ۴-۵).

تحریم‌ها می‌توانند به صورت یکجانبه و یا چندجانبه اعمال شوند. در نوع یکجانبه، یک کشور علیه کشوری دیگر دست به اعمال تحریم می‌زند؛ در حالی که تحریم چندجانبه معمولاً توسط یک سازمان بین‌المللی علیه کشور هدف اعمال می‌شود (داکسی، ۱۳۷۶: ۲۰۱-۱۹۹). در مورد رابطه هژمون با دولت انقلابی می‌توان گفت که هر قدر هژمون بیشتر به اقدامات یکجانبه متوسل شود بیشتر به این معناست که نه از طرف یا به مقتضای استلزامات جامعه بین‌الملل بلکه بر اساس منافع محدود خود و یا تصوراتی عمل می‌کند که دیگر اعضای جامعه دولت‌ها با آن موافقت ندارند.

تحریم اقتصادی به دو صورت مالی و تجاری صورت می‌گیرد. تحریم‌های مالی در مقایسه با تحریم‌های تجاری ممکن است شرایط دشوارتر و هزینه بیشتری به دنبال داشته باشند. شدیدترین مرحله از تحریم‌های مالی، مسدود کردن دارایی‌های کشور هدف است که نه تنها جریان مالی آن را قطع می‌کند بلکه به صورت مستقیم و غیرمستقیم مانع از انجام فعالیت‌های تجاری می‌شود (هافباور و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۸۱-۱۸۲). اگرچه برخی معتقدند جهانی شدن مبادلات اقتصادی، کارایی تحریم‌ها را بسیار مشکل کرده است (McLean and Whang, 2010: 428)، **باپات** و **مورگان** (Bapat and Morgan, 2009: 1092) بر موفقیت‌آمیزتر بودن تحریم‌های چندجانبه‌ای که صرفاً یک کالای خاص را در نظر داشته باشند و یا اینکه از طریق سازمانی بین‌المللی اعمال شوند تأکید می‌کنند.

البته نهایتاً ابزار مستقیم نظامی و جنگ نیز ممکن است علیه دولت‌های انقلابی به کار گرفته شود. این معمولاً در مواردی رخ می‌دهد که اجماعی میان قدرت‌های بزرگ طرفدار حفظ وضع موجود شکل می‌گیرد و این در صورتی است که غیر از

هژمون، اعضای اصلی جامعه بین‌المللی نیز (گاه در اثر قدرت اقناعی هژمون) دولت انقلابی را برهم‌زننده بنیادی‌ترین اصول جامعه تلقی کنند که بارزترین نمونه آن را می‌توان در شکل‌گیری کنسرت اروپا در مقابل فرانسه انقلابی دید. البته می‌توان شرایطی را نیز تصور کرد که هژمون به شکل کم‌وبیش یکجانبه وارد جنگ با دولت انقلابی شود که در این صورت نیز چنین اقدامی حاکی از ضعف آن در اقناع جامعه بین‌الملل در مورد دولت انقلابی است.

جمهوری اسلامی ایران و نظم موجود بین‌المللی

جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک واحد سیاسی، دارای هویتی خاص است. این هویت دارای سه بعد جهان‌سومی، انقلابی و اسلامی است که تعیین‌کننده رفتار آن در سیاست بین‌الملل هستند. رفتار ایران بر پایه نوعی عقلانیت اخلاقی - ارتباطی و انتقادی - استعلایی قرار دارد و منطق حاکم بر آن را می‌توان منطق مسئولیت‌ناמיד (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۳۰۷-۳۰۶). از مهم‌ترین ویژگی‌های این الگوی رفتاری، حمایت‌های بی‌دریغ ایران از جنبش‌های آزادی‌بخش و به‌ویژه جنبش‌های اسلامی است. حمایت از جنبش‌ها و ملت‌های آزادی‌خواه از اصول رفتاری ایران است که مکرراً توسط مقامات آن مورد تأکید قرار گرفته است (نعمتی وروجنی، ۱۳۸۸: ۱). علاوه بر این، در قانون اساسی ایران موارد متعددی وجود دارد که بر این الگوی رفتاری تأکید دارد. از جمله این اصول می‌توان به اصل ۱۱ که اتحاد ملل اسلامی و وحدت جهان اسلام و اصل ۱۵۲ که دفاع از حقوق همه مسلمانان جهان و بند ۱۶ از اصل ۳ که تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان جهان را وظیفه جمهوری اسلامی ایران برمی‌شمارد، اشاره کرد (خلیلیان، ۱۳۸۵).

به‌نظر صادقی، ایران پس از انقلاب تعریفی مبتنی بر اسلام از خود ارائه کرد که در آن اصل تعیین‌کننده سیاست‌ها و رویه‌ها اسلام است و خدامحوری و پیوستگی دین و سیاست از هر عنصر دیگری بیشتر نمایان است. این مسئله گویای تداوم فرهنگی خاص در ایران است و آن تأثیر باورهای متافیزیکی و فهم مذهبی در نظم اجتماعی و رفتار سیاسی است که در طول تاریخ حیات سیاسی ایران حضور داشته است. در سال‌های پس از انقلاب، بارها امام خمینی (ره) و دیگر رهبران ایران به

این نکته که انقلاب ایران الهی بوده و نظام برخاسته از آن نیز تبلور اراده الهی است، تصریح کرده‌اند. ماده ۹ قانون اساسی نیز این مسئله را بیان می‌کند که در جمهوری اسلامی ایران احکام اسلامی حکومت خواهد کرد (صادقی، ۱۳۸۷: ۲۶۲-۲۶۰).

در این چهارچوب هویتی، جمهوری اسلامی ایران به دنبال نظم جهانی اسلامی به‌عنوان تصویری آرمانی از یگانگی اسلامی و همبستگی نوع بشر در سایه پیوندهای عقیدتی است. به نظر صادقی این رویکرد جمهوری اسلامی تأثیر عملی بر سیاست داخلی و خارجی آن داشته است. نخستین پیامد آن تأکید بر اصالت مرزهای عقیدتی و ایمانی به‌جای انشعاب‌های ملی و در نتیجه انشعاب جهان به دو قلمروی دارالاسلام و دارالکفر است. دومین پیامد آن جایگزینی منشأ الهی مشروعیت به‌جای منشأ بشری است. سومین پیامد آن تأکید بر کنار گذاشتن تفرقه‌های قومی، فرهنگی، زبانی و جغرافیایی و برقراری وحدت و هماهنگی عملی در مسیر ایجاد یک قدرت سوم اسلامی است (اصل ۱۱ قانون اساسی). چهارمین پیامد نیز تأکید بر نقش جمهوری اسلامی ایران در توانمندسازی دوباره امت اسلامی است که طی آن خدمت به اسلام از طریق ایران به‌عنوان رهبری تمامی مردم مظلوم جهان را در پی داشته و در قالب گرایش به جهان سوم نمودار گشته است (صادقی، ۱۳۸۷: ۲۶۷-۲۶۶). از این رو می‌توان در یک برداشت، جمهوری اسلامی ایران را مخالف وضع موجود مبتنی بر نظام دولت - ملت‌های مستقل و حامی نظم جهانی مبتنی بر تفکرات خاص اسلامی دانست.

در عین حال، باید توجه کرد که این چهارچوب هویتی و قواعد داخلی قوام‌بخش آن لزوماً به‌معنای آن نیست که جمهوری اسلامی ایران عملاً در سیاست خارجی خود الگویی مقابله‌جویانه با جامعه بین‌الملل دارد. اهداف و آرمان‌های مذکور در بالا از طرق مختلف قابل حصولند و در اغلب موارد تفاسیر از آنها با قواعد تکوینی و بسیاری از قواعد تنظیمی جامعه دولت‌ها مغایرت نمی‌یابد. در قواعد تکوینی جمهوری اسلامی و به‌طور خاص در بسیاری از اصول قانون اساسی و قوانین عادی نیز اصول پایه جامعه دولت‌ها (همچون احترام به حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، قوانین بین‌المللی، رعایت اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها و...) صراحتاً مورد توجه و تأکید قرار گرفته است (Moshirzadeh, 2010).

در عمل نیز سیاست خارجی ایران در اغلب موارد حاکی از عمل در چهارچوب کنوانسیون‌های مستقر جامعه بین‌الملل بوده است. به‌عنوان نمونه می‌توان یادآور شد که چگونه ملاحظات راهبردی در نوع و میزان حمایت از مسلمانان در نقاط مختلف جهان به سیاست‌های متفاوتی منتهی شده و به‌رغم حمایت از مسلمانان در فلسطین یا لبنان در مورد مسلمانان چین و یا مسلمان ایغور چین موضع ایران ملایم بوده است (بنگرید به: شهیدی، ۱۳۸۸: ۳). همچنین آرمان‌هایی چون وحدت مسلمین یا مبارزه با نظام سلطه در دوره‌های مختلف از طریق سازوکارهای نهادین جامعه بین‌الملل دنبال شده است (برای بحثی در این خصوص، بنگرید به: Moshirzadeh, 2010).

به‌علاوه، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در زمان‌های مختلف متفاوت بوده است. دهه نخست انقلاب هم شاهد مصلحت‌گرایی و هم آرمان‌گرایی بود. پس از جنگ با ارائه برنهاد ام‌القری، حفظ ایران در اولویت قرار گرفت و این سیاست پس از آن نیز با قدرت و جدیت بیشتری ادامه یافت و حرکت در جهت تأمین منافع ملی مورد تأکید قرار گرفت. از این‌رو گفته می‌شود تأکید بر تفوق دیدگاهی مبتنی بر یک تقسیم‌بندی کلی که جهان را به دو قطب دارالاسلام و دارالکفر تفکیک می‌کند تا حد زیادی اغراق‌آمیز است (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۸-۹) و آنچه در عمل دنبال شده است همیشه کم‌وبیش با اصول و قواعد حاکم بر جامعه بین‌الملل و به‌ویژه قوانین مدون آن همخوانی داشته است.

با توجه به نکاتی که در بالا مورد اشاره قرار گرفت و تحولاتی که در دوره‌های مختلف در سیاست خارجی جمهوری اسلامی صورت گرفته است، انتظار می‌رود سیاست هژمون نیز در تناسب با آنها باشد. به‌عبارت دیگر، سیاست‌های تهاجمی و/یا مقابله‌جویانه باعث برخوردهای معطوف به حفظ نظم از سوی ایالات متحده شود و سیاست‌های حاکی از نظم‌جویی و ثبات‌طلبی منجر به عادی شدن رابطه شود. اما در ادامه بحث روشن می‌شود که چنین نبوده و آنچه سیاست‌های ایالات متحده را هدایت کرده بیشتر ناشی از تصور کلی آن از جمهوری اسلامی و استمرار آن بوده است. همچنین نشان داده می‌شود که در مقاطع مختلف در تعدیلات و تغییرات نسبی نیز این عوامل داخلی بوده‌اند که در تعیین و اجرای سیاست‌های آن

در قبال ایران نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. از سوی دیگر، این کشور همیشه موفق به همراه کردن سایر اعضای جامعه بین‌الملل با سیاست‌های خود نشده است و این نشان می‌دهد که اقدامات و مواضع آن همیشه از مشروعیت حتی در میان هم‌پیمانان خود این کشور نیز برخوردار نبوده است.

امریکا به‌عنوان قدرت هژمون در برابر جمهوری اسلامی ایران

با وجود تضعیف هژمونی اقتصادی آمریکا در سه دهه گذشته، هنوز این کشور مهم‌ترین کنشگر تأثیرگذار در عرصه سیاست بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. ایالات متحده به‌عنوان مهم‌ترین حامی نظام سرمایه‌داری با هرگونه تغییر انقلابی که موقعیت برتر آن را به خطر بیندازد مخالفت می‌کند و با آن به مقابله می‌پردازد. از این رو این کشور با کشورهای انقلابی که دارای اهداف ایدئولوژیک بوده و به مقابله با سرمایه‌داری بین‌المللی می‌پردازند مقابله کرده و در سال‌های گذشته به سبب دخالت‌های خود در این مورد حتی مجبور به درگیر شدن در جنگ‌های مختلفی شده است (Snyder, 1999: 266-267). موضوع دیگری که ایالات متحده نسبت به آن حساس بوده، شکل‌گیری هژمون‌های منطقه‌ای مستقل و یا مخالف امریکاست. این موضع‌گیری در مورد مناطق غنی و راهبردی به‌روشنی دنبال شده و از اهمیت بیشتر برخوردار بوده است. در این راستا واشینگتن تلاش کرده است با استفاده از اتحادهای منطقه‌ای و همراهی با کشورهای دوست در منطقه (Bill, 2001: 92)، تحریم‌های اقتصادی، اعلامیه‌های رسمی عمومی، تهدید نظامی، ژست‌ها و فشارهای سیاسی بر این نوع حکومت‌ها فشار وارد کرده تا این رژیم‌ها یا از موضع ضد امریکایی خود دست بردارند و یا در موضعی تدافعی در مقابل این کشور قرار گیرند (Snyder, 1999: 266-267). مجموعه این نوع رفتارها را می‌توان در چهارچوب دیپلماسی فشار که در بالا به آن پرداخته شد، مورد بررسی قرار داد. راهبرد کلی آمریکا در برخورد با ایران دارای دو بعد کلی سیاست تغییر رفتار ایران از طریق تحریم‌ها و سیاست تغییر رژیم از طریق براندازی بوده است که در ادامه به آنها می‌پردازیم.



۱. راهبرد تحریم جمهوری اسلامی ایران

امریکا اگرچه متعاقب گروگان‌گیری سال ۱۳۵۸ با بلوکه کردن سرمایه‌های ایران و در طول دهه ۱۹۸۰ با ممانعت از فروش تسلیحات به این کشور عملاً سیاست تحریم علیه آن را آغاز کرد ولی موج اصلی تحریم‌های این کشور از زمان ریاست جمهوری کلینتون شروع شد. نوع نگرش کلینتون به ایران تابعی از سیاست خاورمیانه‌ای وی بود که شامل تداوم جریان آزاد نفت از کشورهای حوزه خلیج فارس، پیشرفت در مذاکرات صلح اعراب - اسرائیل، جلوگیری از تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، حمایت و حفاظت از منافع امریکا در برابر تروریسم، حمایت از متحدان منطقه در برابر براندازی، ترویج دموکراسی، حمایت از حقوق بشر و تشویق کشورها به بازار آزاد بود (متقی، ۱۳۷۴: ۷۰). در این دوره مثلث لابی‌های طرفدار اسرائیل، وزارت امور خارجه و کنگره که در اختیار جمهوری خواهان بود موفق به تصویب تحریم‌های گسترده‌ای علیه ایران شدند. خصومت شخصی افرادی همچون *وارن کریستوفر* در وزارت امور خارجه امریکا در اعمال فشارهای جدید کاملاً مؤثر بود. وی ریاست هیئت مذاکره‌کننده امریکا در الجزایر را برعهده داشت و از آن زمان نسبت به ایران بدبین شده بود. از این رو وی و ایندیک در وزارت امور خارجه با همراهی با لابی‌های طرفدار اسرائیل به طرح اتهامات گسترده‌ای علیه ایران همچون، حمایت از تروریسم، تلاش برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای و اخلال در مذاکرات صلح اعراب - اسرائیل پرداختند به نحوی که این اتهامات و اتهاماتی همچون دولت یاغی در فضای سیاسی امریکا نهادینه شد. ضلع سوم مثلث ضدایرانی که به تصویب تحریم‌ها علیه ایران کمک شایانی کردند، افرادی همچون مک‌کین و سناتور لیبرمن در کنگره بودند. سرانجام اهداف مثلث مزبور در قبال ایران در چهارچوب سیاست مهار دوجانبه به‌کار گرفته شد (Fayazmanesh, 2003: 229).

معمار این سیاست مارتین ایندیک بود. وی سیاست مهار دوگانه را در ۱۸ مه سال ۱۹۹۳ در جریان اجلاس سالانه سورف در مؤسسه واشینگتن برای سیاست خاور نزدیک تشریح نمود. او ریشه اصلی اتخاذ این سیاست را این‌گونه بیان کرد «سیاست مهار دوجانبه کلینتون با ایران و عراق در وهله اول از تحلیل این موضوع

که رژیم‌های فعلی ایران و عراق هر دو دشمن منافع امریکا در منطقه هستند سرچشمه می‌گیرد.» وی ایران را جدی‌ترین تهدید علیه منافع ملی امریکا در منطقه دانسته و تأکید می‌کند «ما حداکثر تلاش خود را می‌کنیم تا متحدان اروپایی، ژاپن، روسیه و چین متقاعد شوند که منافع آنها اقتضا می‌کند وضعیت اقتصادی ایران بهبود پیدا نکند؛ بنابراین نباید روابط تجاری عادی با این کشور داشته باشند که این امر منافع مشترک ما در کلیه زمینه‌ها را تهدید می‌کند» (Indyk, 1993: 2-8).

هدف سیاست مهار دوجانبه تضعیف دو کشور ایران و عراق بود. کلینتون تأکید داشت که باید این دو کشور را در یک تنگنای سیاسی عمیق قرار داد تا هر دو تضعیف شوند. وی تأکید داشت که این سیاست نقطه عطفی در سیاست امریکا نسبت به خلیج فارس است که بر حفظ ثبات این منطقه با اتکا بر دو کشور مزبور استوار بود. از نظر امریکا این سیاست در قبال ایران و عراق از وضعیت یکسانی برخوردار نبود. عراق، گرفتار تحریم‌های چندجانبه از سوی سازمان ملل بود، درحالی‌که ایران از چنین وضعیتی برخوردار نبود. بر این اساس دولت امریکا در جهت هرچه بیشتر منزوی کردن جمهوری اسلامی ایران، بر همکاری هم‌پیمانان خود تأکید داشت (Katzman, 2000: 9).

ابزار اصلی پیشبرد سیاست مهار دوگانه در مورد ایران، تحریم‌های اقتصادی و تلاش برای منزوی کردن جمهوری اسلامی ایران بود. دولت وی امیدوار بود که تحریم‌ها فشار اقتصادی را بر ایران افزایش داده و آن را به سمت انزوای بیشتر در روابط خارجی سوق دهد و در نتیجه این فشارهای بین‌المللی، نارضایتی در داخل افزایش یابد. در چنین جوی سیاست داخلی می‌تواند به‌سویی حرکت کند که خود موجب فشارهای بین‌المللی جدید و نارضایتی بیشتر در داخل شود و در نهایت فشارها در این دو بعد آن‌قدر هزینه‌های اقتصادی و سیاسی را بالا ببرند تا اینکه دولت مجبور به اتخاذ سیاست‌های جدیدی در عرصه بین‌المللی و دادن امتیاز در خارج از کشور برای تخفیف فشارها بر خود شود (شهابی، ۱۳۷۶: ۱۱).

در راستای سیاست‌های مورد نظر، دولت کلینتون مجموعه‌ای از تحریم‌ها را علیه جمهوری اسلامی ایران اعمال کرد که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از:

- دستور اجرایی ۱۵ مارس ۱۹۹۵ مبنی بر ممنوعیت شهروندان امریکا از



سرمایه‌گذاری مالی، مدیریت و یا مباشرت در صنایع نفتی ایران که به‌طور کلی شرکت‌های امریکایی را از صنعت نفت ایران خارج می‌کرد (Fayazmanesh, 2003: 222).

دستور اجرایی ۱۶ مارس ۱۹۹۵ که هرگونه واردات کالا از ایران و یا صادرات کالا، خدمات، فناوری و سرمایه امریکا (شامل سرمایه‌گذاری تجاری بانک‌ها امریکا) به ایران را ممنوع می‌کرد. دلیل اعمال این تحریم‌ها حمایت ایران از تروریسم بین‌المللی و تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی عنوان شد (US Department of the Treasury, 2003).

- دستور اجرایی ۵ اوت ۱۹۹۶ که ممنوعیت سرمایه‌گذاری در صنایع نفت ایران را به دیگر کشورها سرایت می‌داد و در واقع به لحاظ مکانی فراسرزمینی بود و دو کشور ایران و لیبی را هدف قرار می‌داد که به ایلسا نیز معروف است^(۲) (Fayazmanesh, 2003: 222).

در جهت توجیه قانون ایلسا، ایالات متحده مدعی شد که ایران در پی دستیابی به فناوری هسته‌ای بوده و علاوه بر این بنا بر گزارش اداره اطلاعات امریکا، در حملات سازمان‌های حماس و جهاد اسلامی فلسطین به اسرائیل در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ دخیل بوده و از این دو گروه حمایت مالی کرده است (Katzman, 2008: 1-2).

این قانون مجازات‌هایی برای شرکت‌ها و نهادهایی در نظر می‌گیرد که این قانون را نادیده بگیرند و آن را نقض کنند. هرچند دولت‌های دیگر را به تحریم و مجازات شرکت‌های خودی وادار نمی‌کند، ولی شرکت‌های متخلف را از فرصت‌های موجود در اقتصاد امریکا محروم می‌کند. از جمله این محرومیت‌ها می‌توان به محرومیت از وام‌ها، اعتبارات و ضمانت‌نامه‌های صادراتی - وارداتی، محرومیت از صادرات فناوری نظامی امریکا، ممنوعیت دولت از خرید محصولات این شرکت‌ها اشاره کرد (Katzman, 2009: 1-2). به‌طورکلی قصد دولت امریکا این بود که هم‌پیمانان خود را ترغیب کند که از صادرات جنگ‌افزار و هر نوع کالای دارای کاربرد دوگانه به ایران خودداری کنند و هیچ‌گونه مساعدتی در ارائه اعتبارات و وام‌های بین‌المللی به این کشور نکنند. این کشور اعلام کرد که منظور و هدف

امریکا این نیست که از هم‌پیمانان خود بخواهد روابط سیاسی خود را با ایران قطع کند و یا اینکه روابط تجاری معمولی با ایران نداشته باشند، اما تا زمانی که این کشور «رفتار ناپذیرفتنی» خود را اصلاح کند از برقراری روابط گسترده با آن خودداری شود. البته در این زمینه بین امریکا و هم‌پیمانانش توافق نظر وجود نداشت و کشورهای اروپایی و ژاپن گفتگو با ایران را کارآمدتر می‌دانستند (Katzman, 2000: 10).

در دور دوم ریاست‌جمهوری کلینتون تا حدی از فشارهای دولت امریکا بر ایران کاسته شد. در این دوره *مادلین آلبرایت*، جانشین وارن کریستوفر شد. فشار شرکت‌های نفتی بر دولت برای برداشتن محدودیت‌های موجود نیز افزایش یافت که با رهایی کشورهای تازه‌استقلال‌یافته از شوروی سابق و برنامه‌های شرکت‌های نفتی امریکا برای انتقال منابع نفتی این کشورها از طریق ایران ارتباط تنگاتنگی داشت. علاوه بر این حمایت گروه‌های پرنفوذی از جمله *برنت اسکوکرافت*، *زیبگنیو برژینسکی*، *جان سانوونو* رئیس کارکنان کاخ سفید، *ریچارد چنی*، *جیمز بیکر* و وزیر خزانه‌داری سابق، *لوید بنت سن*، که تلاش می‌کردند از این منافع سرشار برای خود و شرکت‌هایشان سودی به‌دست بیاورند فشارها بر دولت امریکا را افزایش داد. این افراد از طریق سخنرانی در کنگره و نوشتن مقالات و کتب به این جریان کمک کردند که نمونه بارز آن کتاب «سیاست مهار دوجانبه» برژینسکی و اسکوکرافت در سال ۱۹۹۷ در انتقاد از تحریم‌های امریکا علیه ایران است (Fayazmanesh, 2003: 222).

با وجود اینکه از سال ۱۹۹۷، رویکرد تهاجمی دولت کلینتون نسبت به جمهوری اسلامی ایران تغییر کرد، اما روابط تهران - واشینگتن با تمام فرازوفرودهایی که داشت تا پایان ریاست‌جمهوری کلینتون همچنان حل نشده باقی ماند. با وجود اینکه *سولیوان* ریشه این عدم موفقیت را در کارشکنی گروه‌های داخلی ایران می‌داند، اما باید توجه داشت که نگاه منفی ایالات متحده به ایران در این دوران نیز ادامه دارد و صرفاً تا حدی به دلیل تردید در تداوم سیاست‌های انقلابی ایران تغییراتی موردی در آن دیده می‌شود (Sullivan, 2002: 189). در واقع، آنچه این دوره خاص نشان می‌دهد این است که به‌رحال نه مواضع و سیاست‌های

دولت انقلابی و نه فشار گروه‌های داخلی هیچ‌یک به‌تنهایی تعیین‌کننده سیاست‌های هژمون در قبال دولت انقلابی نیستند و وجود تصور از تهدید حتی در شرایطی که این دو عامل به نفع بهبود رابطه با دولت انقلابی عمل می‌کنند مانع از تحقق آن می‌شوند.

با روی کار آمدن جرج بوش پسر انتظار می‌رفت که روابط دو طرف رو به بهبودی برود. دلیل چنین انتظاری ارتباط برخی از افراد موجود در کابینه بوش همچون **دیک چنی** و **کالین پاول** با شرکت‌های کلان نفتی این کشور بود. با وجود این، در تاریخ پنجم اوت سال ۲۰۰۱ قانون مزبور در کنگره طرح و تمدید شد؛ دولت بوش نیز از آن حمایت و آن را امضاء کرد، هنوز سیاست مهار دوگانه در قبال ایران و عراق اجرا می‌شد و علاوه بر این با فشارهای امریکا خط لوله نفت باکو - جیهان بدون نقش‌آفرینی ایران اجرا شد (حسینی متین، ۱۳۸۲: ۸۰-۷۹).

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ گفتمان حاکم بر سیاست بین‌الملل به‌طور کلی و سیاست خارجی امریکا به‌طور خاص دچار تغییر و تحولات زیادی شد (سعیدی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۰۹-۱۰۸). پس از این واقعه جرج بوش در یک سخنرانی در ۲۹ ژانویه سال ۲۰۰۲ در کنگره امریکا ایران را به‌عنوان کشوری حامی تروریسم معرفی و از آن در کنار دو کشور کره شمالی و عراق به‌عنوان «محور شرارت» یاد کرد. این اتهام درحالی ابراز شد که هیچ مدرکی دال بر مشارکت و نقش‌آفرینی ایران در این حادثه وجود نداشت. تا زمان وقوع این حادثه دولت بوش در عین حال که برای محدود کردن توان راهبردی ایران از طریق تحریم‌ها عمل می‌کرد، تلاش‌های دولت کلینتون برای نزدیکی به ایران را کم‌وبیش ادامه داده بود (Katzman, 2005: 14). با وجود همکاری‌های دو کشور در جریان حمله امریکا به افغانستان، نگرانی‌های امریکا در مورد برنامه هسته‌ای ایران - و فرض احتمال دستیابی تروریست‌ها به این فناوری - وضعیت حساس‌تری به خود گرفت و این امر احتمال هر نوع تعدیل در روابط خصمانه را برطرف ساخت (موسوی، ۱۳۸۰: ۵). از این رو جرج بوش درحالی که خطاب به کنگره خط مشی امریکا در قبال تروریسم را بیان می‌کرد، گفت:

امروز ایران همچنان نخستین کشور حامی تروریسم است و درحالی که مردم



خود را از آزادی که خواهان آن هستند و شایستگی آن را دارند محروم می‌کند، به دنبال دستیابی به سلاح هسته‌ای است. ما با متحدین اروپایی خود همکاری می‌کنیم تا برای رژیم ایران روشن کنیم باید به برنامه غنی‌سازی اورانیوم خود و هرگونه بازپردازی پلوتونیوم پایان دهد، و دست از حمایت از تروریسم بردارد (پرحلم، ۱۳۸۴: ۱۲).

سرانجام پرونده ایران در تاریخ هیجدهم اسفند ۱۳۸۴ مطابق با هشتم مارس ۲۰۰۶ از سوی شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت ارجاع شد^(۳) (بی بی سی، ۱۳۸۹/۳/۱۴). این حرکت با حمایت سه کشور انگلیس، آلمان، فرانسه و با پشت‌گرمی و فشارهای امریکا صورت گرفت (Ward and Kessler, 2006). جرج بوش در واشینگتن با انتشار بیانیه‌ای ضمن استقبال از این قطعنامه مدعی شد، راهی که رهبران جدید ایران انتخاب کرده‌اند، از قبیل «تهدید، پنهانکاری، شکستن توافق‌های بین‌المللی و مهروموم‌های قرارگرفته بر تأسیسات هسته‌ای از سوی آژانس»، موفق نخواهد بود و از سوی جامعه بین‌المللی تحمل نخواهد شد (آفتاب، ۱۳۸۴: ۲).

ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت که نمودی از همراه کردن دیگران با خود از طریق نهادهای بین‌المللی توسط امریکا است، زمینه را برای اعمال تحریم‌های چندجانبه علیه ایران فراهم کرد. شورای امنیت تا ژوئیه ۲۰۱۰ شش قطعنامه علیه جمهوری اسلامی ایران به تصویب رساند. نخستین قطعنامه به شماره ۱۶۹۶ در ۳۱ ژانویه سال ۲۰۰۶ در پنج هزارو پانصدمین نشست شورا صادر شد. در این قطعنامه، اعضای شورای امنیت با توجه به گزارش دبیرکل آژانس بین‌المللی انرژی نسبت به «جنبه‌های مشکوک» برنامه اتمی ایران ابراز نگرانی جدی کردند. در ماده ۵ این قطعنامه شورا از کلیه کشورها خواسته است که از صدور هرگونه اقلام، کالاها، مواد و فناوری که می‌تواند به پیشبرد برنامه غنی‌سازی اتمی و موشکی ایران کمک کند خودداری کنند. این سند ضمن تأکید بر تعلیق کلیه فعالیت‌های ایران در زمینه غنی‌سازی اورانیوم، از رئیس آژانس می‌خواهد که در تاریخ ۳۱ اوت گزارش خود را در مورد چگونگی پیشرفت و اجرای مفاد قطعنامه به شورای امنیت ارائه دهد (UN Security Council, 2006).

در ۳۱ اوت سال ۲۰۰۶ جان بولتون نماینده آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل گفت انتظار دارد که فعالیت‌ها برای تحمیل تحریم‌ها علیه ایران به محض پایان زمان داده‌شده به این کشور برای توقف فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی، طی چند روز آتی با ملاقات مقامات بلندپایه آغاز شود. وی اعلام کرد اگر ایران در تاریخ مورد نظر به فعالیت‌های خود خاتمه ندهد، تحریم‌هایی که بر روی آن توافق شده است علیه این کشور اعمال خواهد شد (PBS Newshour, 2006).

باین‌حال، ایران از اجرای مفاد قطعنامه ۱۶۹۶، مبنی بر توقف فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی اورانیوم سر باز زد و این عمل شورا را خلاف حقوق بین‌الملل خواند. از این‌رو شورای امنیت تحت فشارهای آمریکا و برای متوقف کردن فعالیت‌های اتمی ایران، به‌طور متوالی پنج قطعنامه دیگر علیه ایران صادر کرد (۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳، ۱۸۳۵ و قطعنامه شماره ۱۹۲۹ در ۹ ژوئن ۲۰۱۰ به تصویب شورای امنیت رسید). به‌طور کلی این قطعنامه‌ها مجموعه‌ای از تحریم‌های مالی، فناوریانه، تسلیحاتی را علیه نظام بانکی، سپاه پاسداران و اشخاصی که به هر نحوی به فعالیت‌های اتمی ایران کمک می‌کنند، در نظر گرفته است و خواست اساسی شورای امنیت نیز همکاری همه‌جانبه ایران با آژانس بین‌المللی انرژی به‌منظور رفع ابهامات موجود و در نهایت کنار گذاشتن فعالیت‌های ایران در زمینه غنی‌سازی اورانیوم است (UN Security Council, 2010).

علاوه بر تحریم‌های شورای امنیت، قانون ایلسا نیز در دوران ریاست‌جمهوری باراک اوباما تمدید شد. اوباما اعلام کرد که «وضعیت اضطراری» به دلیل رفتار ایران ادامه دارد. رئیس‌جمهور آمریکا، فرمان ریاست‌جمهوری مورخ ۱۵ مارس سال ۱۹۹۵ دایر بر وجود «وضعیت اضطراری» میان کشورش و ایران و تحریم‌های گسترده مرتبط با آن را برای یک سال دیگر تمدید کرد. اوباما در بیانیه‌ای که کاخ سفید روز ۱۰ مارس منتشر کرد گفت: «تهدیدی غیرعادی و فوق‌العاده علیه امنیت ملی، سیاست خارجی، و اقتصاد آمریکا که ناشی از اقدامات و سیاست‌های دولت ایران است» ادامه دارد و بنابراین شرایط اضطراری باید برای یک سال دیگر تمدید شود (علی‌نژاد، ۱۳۸۸).

۲. سیاست براندازی جمهوری اسلامی ایران

طرفداران این راهبرد استدلال می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران در اساس، مخالف و در تضاد با ارزش‌های امریکایی و نظام سرمایه‌داری است؛ از این رو آنها معتقدند، تنها تغییر رژیم حاکم بر ایران می‌تواند تهدید پایدار ایران علیه امریکا را از بین ببرد (Katzman, 2005: 24). در قالب اجرایی شدن براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران دو دیدگاه وجود دارد. برخی معتقد به حمله نظامی هستند و برخی دیگر با پرهزینه دانستن حمله نظامی، براندازی نرم را ترجیح می‌دهند (پرحلم، ۱۳۸۴: ۲۲).

همان‌طور که در مقدمه مقاله آمد، ایالات متحده با حمله عراق به ایران مخالفتی نکرد و شاید بتوان گفت در طول دهه ۱۹۸۰ امیدوار بود عراق زمینه فروپاشی نظام جمهوری اسلامی را فراهم آورد، اما خود به صورت مستقیم وارد جنگ نشد (اگرچه در سال‌های پایانی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به منظور تحت فشار قرار دادن ایران برای پذیرش خاتمه جنگ، ناو نظامی این کشور در خلیج فارس هوایمای مسافربری ایران را هدف قرار داد). در دوره ریاست جمهوری کلینتون نیز راهبرد اصلی ایالات متحده تغییر رفتار ایران از طریق تحریم‌ها بود. این راهبرد در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون هم‌زمان با روی کار آمدن اصلاح‌طلبان در ایران به سمت تنش‌زدایی بین دو کشور نیز گرایش یافت. اما از سال ۲۰۰۲ هم‌زمان با بحث برنامه‌های اتمی ایران، طرح حمله نظامی به ایران در پنتاگون جریان یافت و همه رشته‌ها در این زمینه در آنجا به هم پیوند می‌خورد (پرحلم، ۱۳۸۴: ۲۲).

سام گاردینر، سرهنگ امریکایی معتقد است، ایالات متحده مجبور به استفاده از نیروی نظامی برای رفع تهدید جمهوری اسلامی ایران است. او برای اثبات ادعای خود بر هفت نکته درباره ایران به‌عنوان عواملی که استفاده از نیروی نظامی را توجیه می‌کنند، پافشاری می‌کند: (۱) دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی؛ (۲) نادیده گرفتن خواست‌های جامعه جهانی؛ (۳) مداخله در عراق و افغانستان؛ (۴) حمایت از حزب‌الله و تروریسم؛ (۵) خواست داخلی برای تغییر رژیم؛ و (۶) عدم کارایی تحریم‌ها و عدم امکان مذاکره (Gardiner, 2006: 4).

اما نظریه‌پردازانی همچون برژینسکی معتقدند که در زمان کنونی درگیری سیاسی همراه با فشار دیپلماتیک کارایی بهتری دارد. اگرچه وی نیز در اواسط دهه





۲۰۰۰ در مورد ضرورت جنگ علیه ایران با **کراتها**، محافظه‌کار برجسته و **گاردینر** موافق بود ولی زمان را مناسب نمی‌دید (پرحلم، ۱۳۸۴: ۵۰). در عین حال، از سال ۲۰۰۵، نگرانی آمریکا از گسترش فعالیت‌های اتمی ایران باعث شد در کنار فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک گذشته، تهدید نظامی و راهبرد تلاش برای تغییر رژیم جایگزین راهبرد تغییر رفتار جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی آمریکا شود (Katzman, 2005: 24).

سیاست براندازی نرم، جنبه دیگر سیاست خارجی آمریکا علیه ایران است. برنامه اصلی در این زمینه تقویت گروه‌های مخالف و گسترش به اصطلاح، «ارزش‌های آمریکایی» است. در این زمینه ایالات متحده از سال ۱۹۷۹ منابعی را به گروه‌های مخالف رژیم ایران اختصاص داد ولی از دهه ۱۹۹۰ حمایت‌های مزبور به صورتی جدی‌تر دنبال شده است (Katzman, 2005: 24). در این وضعیت جدید دولت از کنگره ۷۵ میلیون دلار برای کمک به گسترش دموکراسی درخواست کرد. این کشور همچنین تلاش کرده است تا با گروه‌های اقلیت مخالف جمهوری اسلامی ایران ارتباط برقرار کند. بنابر آنچه در رسانه‌ها آمده، آمریکا از گروه‌های شبه‌نظامی در استان سیستان و بلوچستان ایران و کردهای مخالف حکومت مرکزی حمایت می‌کند. همچنین مقامات ایرانی، ایالات متحده آمریکا را مسئول سقوط دو فروند هلیکوپتر این کشور و همچنین سقوط هلیکوپتر C-130 خود می‌دانند که در حال انتقال تعدادی از فرماندهان نظامی این کشور بود (Gardiner, 2006: 10).

به‌منظور گسترش ارزش‌های آمریکایی، این کشور از دهه ۱۹۸۰ پخش برنامه‌های رادیویی را آغاز کرده بود، اما از دهه ۱۹۹۰ به بعد این حرکت به صورتی جدی‌تر دنبال شد. از این رو رادیو آزادی که از سال ۱۹۹۸ شروع به کار کرده بود، ضمن تغییر نام در دسامبر ۲۰۰۲ به رادیو فردا، برنامه‌های خود را به صورت ۲۴ ساعته به زبان فارسی پخش می‌کند. علاوه بر این، آمریکا از سال ۲۰۰۳ پخش برنامه‌های تلویزیونی به زبان فارسی تحت عنوان صدای آمریکا را آغاز کرده است. مدت پخش این برنامه از نیم ساعت در روز در سال ۲۰۰۳ به سه ساعت در سال ۲۰۰۵ افزایش یافت (Katzman, 2005: 24).

به این ترتیب، می‌توان دید که ایالات متحده به‌عنوان قدرت اصلی در نظام



بین‌الملل بر اساس برداشتی که از هویت و رفتار جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک دولت انقلابی مخالف وضع موجود دارد، در چهارچوب آنچه حفظ نظم و ثبات تأمین‌کننده منافع خود تلقی می‌کند از شیوه‌های مختلفی برای مهار ایران استفاده کرده است. در مجموع گرچه نوساناتی در رفتارهای امریکا در قبال ایران در طول سه دهه گذشته دیده می‌شود، اما این کشور همواره راهبرد خود را نه تنها در جهت تغییر رفتار بلکه در جهت تغییر رژیم جمهوری اسلامی ایران نیز دنبال کرده است.

نتیجه‌گیری

در وهله نخست به نظر می‌رسد از آنجا که جمهوری اسلامی ایران کشوری است انقلابی که با ناعادلانه و غیراسلامی فرض کردن نظم موجود در اشکال ضمنی و صریح به مخالفت با آن پرداخته، ناگزیر در برابر قدرت هژمون به‌عنوان تک‌قدرت مسلط در نظام بین‌الملل و به‌عنوان کشور حامی حفظ وضع موجود قرار می‌گیرد که دولت‌ها و گروه‌های مخالف وضع موجود را از طریق اعمال زور، تهدید به اعمال زور، تحریم، اقناع و یا پاداش، وادار به پذیرش نظم موجود و قواعد و مقررات حاکم بر آن می‌کند؛ و از این‌روست که ایالات متحده تلاش کرده است از طریق تحریم‌های اقتصادی - تسلیحاتی یک و چندجانبه، ایجاد اتحادهای منطقه‌ای، حمایت از گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی در داخل، گسترش ارزش‌های لیبرال و ضدحکومتی در ایران، معرفی ایران به‌عنوان کشوری حامی تروریسم و ناقض حقوق بشر و در نهایت تهدید به حمله نظامی، حکومت جمهوری اسلامی را براندازد و یا وادار به تغییر رفتار کند.

اما آنچه در این برداشت مد نظر قرار نمی‌گیرد این است که موضع ایالات متحده در قبال ایران در بسیاری از موارد ناشی از فرض‌هایی بوده که در مورد دولت‌های انقلابی داشته و نه موارد عینی در عملکرد جمهوری اسلامی ایران. عدم تغییر جدی در سیاست‌های امریکا در قبال ایران به‌رغم تفاوت‌های جدی در سیاست خارجی ایران در دوره‌های مختلف هم این را نشان می‌دهد و هم شواهد مختلف حاکی از آن است که این عوامل داخلی بوده‌اند که تا حد زیادی در شکل

دادن به سیاست‌های ایالات متحده نقش داشته‌اند و نه ملاحظات مربوط به جامعه بین‌الملل. همچنین می‌توان دید که جز در دو مقطع جنگ تحمیلی و بخشی از پرونده هسته‌ای ایران، امریکا یک‌جانبه عمل کرده و این نشان می‌دهد که نتوانسته برای اقدامات خود مشروعیت لازم بین‌المللی را به‌دست آورد.

نتیجه‌ای که به لحاظ نظری اهمیت دارد، لزوم توجه به عامل تصور از دولت انقلابی، نقش عوامل داخلی و میزان مشروعیت اقدامات هژمون است. به بیان دیگر، همان‌گونه که در برداشت از موازنه قدرت، بحث موازنه تهدید و نقش ادراکات ذهنی در تلقی کشورها از موازنه نقش دارد، در برخورد هژمون با دولت انقلابی نیز برداشت‌های ذهنی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارند که گاه باعث می‌شود به‌رغم رفتارهای ثبات‌جویانه و نظم‌جویانه دولت انقلابی، برداشت از هویت انقلابی آن، هدایت‌گر سیاست‌های قدرت هژمون نسبت به آن باشد.*



یادداشت‌ها

۱. از یک منظر می‌توان گفت بحران گروگان‌گیری صرفاً بهانه‌ای برای بلوکه کردن داراییهای ایران در امریکا بود. دولت امریکا که تازه بحرانهای اقتصادی دهه ۱۹۷۰ را تجربه کرده بود، به دلیل ترس از بیرون کشیدن سرمایه‌های کشورهای نفت خیز که می‌توانست منجر به بحران مالی در بانکهای این کشور شود در ۱۹۷۷ قانون اضطراری قدرت‌های اقتصادی بین‌الملل را به تصویب رساند. این قانون به رئیس جمهور اجازه می‌داد که در شرایط اضطراری که منشأ تهدیدات خارجی باشد شرایط اضطراری ملی اعلام کند و بدین نحو مانع از خروج سرمایه‌های خارجی از کشور شود. علاوه براین، قانون مزبور مورد حمایت شرکت‌های تولیدی که در دیگر کشورها فعالیت می‌کردند قرار داشت که نگران ملی شدن اموال خود در نتیجه تحولات سیاسی احتمالی بودند. با این اوصاف گروگان‌گیری بهانه لازم جهت اجرای قانون مزبور را فراهم کرد (Fayazmanesh, 2003).
۲. رئیس‌جمهور وقت امریکا دو دستور اجرایی صادر کرد: یکی دستور شماره ۱۲۹۵۷ در پانزدهم مارس ۱۹۹۵ بود که سرمایه‌گذاری در صنایع نفتی ایران را منع می‌کرد و دیگری دستور شماره ۱۲۹۵۹ در ششم مه ۱۹۹۵ مبنی بر عدم تجارت و سرمایه‌گذاری امریکاییان در ایران بود. لایحه تحریم سرمایه‌گذاری در ایران که شرکت‌های غیرامریکایی را نیز در بر می‌گرفت قبلاً توسط سناتور داماتو ۱ در ۸ سپتامبر ۱۹۹۵ به سنا ارائه و در ۱۸ دسامبر همان سال با رأی‌گیری شفاهی به تصویب رسیده بود. در واقع کلیتاً دستور اجرایی این قانون را صادر کرد (Katzman, 2008: 1-2).
۳. به‌طورکلی در طول دهه ۱۹۹۰ سوءظن‌هایی نسبت به برنامه انرژی هسته‌ای ایران مطرح شده بود، ولی وقتی در سال ۲۰۰۲ نگاه‌ها به‌طور دقیق‌تری متوجه ایران شد، بازرسی‌های مخصوص شروع شد و تعداد آنها مرتباً افزایش یافت و پرونده آن از ابتدای سال ۲۰۰۳ تا کنون به استثنای فوریه سال ۲۰۰۵، در دستورکار شورای حکام قرار داشت (محمودی، ۱۳۸۶: ۵).

منابع

الف - فارسی

- احدی، افسانه. ۱۳۸۷. «نگاه امریکایی به مناسبات ایران و امریکا»، *راهبرد*، شماره چهل و هفتم، تابستان، صص ۱۳۹-۱۲۳.
- ازغندی، علیرضا. ۱۳۸۱. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر قومس.
- اسدی، بیژن. ۱۳۸۱. *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: سمت.
- بی بی سی. ۲۰۱۰. «پرونده‌های ایران در شورای امنیت: خروج ارتش سرخ از آذربایجان تا فعالیت‌های هسته ای»، *سایت خبری بی بی سی*، تاریخ مراجعه ۱۳۸۹/۳/۱۴، www.bbcpersian.com.
- پرچلم، امیر رضا. ۱۳۸۴. *سایه عقاب‌ها، طرح سری حمله امریکا به ایران*، تهران: عطائی.
- حسینی متین، سید مهدی. ۱۳۸۲. «مثلث راهبردی ایران، روسیه و امریکا پس از ۱۱ سپتامبر: شکل‌گیری روابط بر محور تروریسم، نفت و ژئوپولیتیک»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، سال چهارم، شماره دوم، صص ۱۰۳-۷۵.
- خلیلیان، خلیل. ۱۳۸۵. *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- داکسی، مارگارت. ۱۳۷۶. «تحریم‌های بین‌المللی: درس‌هایی از تجربیات گذشته»، ترجمه شهرام پیشکاری، *مجموعه مقالات نظریه‌های تحریم اقتصادی*، صص ۲۰۴-۱۹۲.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. ۱۳۸۷. «سیاست خارجی رهایی‌بخش، نظریه انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۲، تابستان.
- رمضانی، روح‌الله. ۱۳۸۰. *چهارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- زهرانی، مصطفی. ۱۳۷۶. «مباحث نظری تحریم اقتصادی»، *مجموعه مقالات نظریه‌های تحریم اقتصادی*، صص ۱۷-۱.
- سعیدی‌نژاد، حمیدرضا. ۱۳۸۴. «ریشه‌های افراط‌گرایی در سیاست خارجی بوش»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - امریکاشناسی*، سال ششم، شماره دوم، صص ۱۲۷-۱۰۷.

سایت آفتاب. ۱۳۸۴. «تحلیل واشینگتن پست از ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت»، تاریخ مراجعه ۱۳۸۹/۳/۱۸،

<http://www.aftabnews.ir/vdcfmmdj.w6dxvagiw.html>.

صادقی، احمد. ۱۳۸۷. «تبارشناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جایگاه هویت، فرهنگ و تاریخ»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۲، تابستان. شهیدی، فرزاد. ۱۳۸۹. «جمهوری اسلامی ایران و آرمان فلسطین»، *خبرگزاری فارس*، تاریخ مراجعه ۱۳۸۹/۱/۱۷.

<http://islamworld2020.persianblog.ir/post/391>.

شهابی، سهراب. بهار ۱۳۸۶. «اثرات مستقیم و غیرمستقیم تحریم»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال یازدهم، شماره یکم، صص ۸۱-۹۰. علی‌نژاد، سینا. ۱۳۸۸. «تحریم‌هایی که هزینه‌ها را برای ایران بالا می‌برد»، *بی‌بی‌سی فارسی*، تاریخ مراجعه ۱۳۸۹/۳/۱۸.

<http://www.asriran.com/fa/news>.

متقی، ابراهیم. ۱۳۸۶. «مهار ایران یا بدیلی دیگر»، *راهبرد دفاعی*، سال پنجم، شماره ششم، صص ۸۱-۱۱۱.

محمودی، سعید. ۲۰۰۶. «انرژی هسته‌ای ایران از آغاز تا امروز»، *سایت حقوق*، تاریخ مراجعه ۱۳۸۹/۳/۱۶.

<http://www.hoqouq.com/law/spip.php?article462>.

موسوی، سید حسین. ۱۳۸۰. «امریکا و خاورمیانه پس از رویدادهای ۲۰ شهریور ۸۰»، *فصلنامه خاورمیانه*، سال هشتم، شماره سوم، صص ۹-۱. مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی معاصر، دعاوی ایران. ۱۳۸۳. *بررسی کمک‌ها و حمایت‌های غرب به‌ویژه امریکا از صدام حسین در جنگ تحمیلی*، تهران: ابرار معاصر.

نعمتی وروجنی، یعقوب. ۱۳۸۸. «امام خمینی و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش»، *روزنامه رسالت*، تاریخ مراجعه ۱۳۸۹/۱/۱۸.

<http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1959602>.

هافباور و دیگران. ۱۳۸۶. «تحریم‌های مالی و سیاست خارجی؛ موقعیت مشروط»، ترجمه شهرام پیشکار، *مجموعه مقالات نظریه‌های تحریم اقتصادی*، صص ۱۹۲-۱۷۸.

ب - انگلیسی

Armstrong, David. 1993. *Revolution and World Order*, Oxford: Clarendon Press.

Bapat, Navin A. and T. Clifton Morgan. 2009. "Multilateral Versus Unilateral Sanctions Reconsidered: A Test Using New Data", *International Studies Quarterly*, pp. 1075-1094.

Benvenisti, Eyal. 2004. "The US and The use of Force; Double Edged Hegemony



- and The Management of Global Emergencies", *EJIL*, 15(4), pp.677-700.
- Beeson Mark and Richard Higgott. 2003. "Hegemony, Institutionalism and US Foreign Policy: Theory and Practice in Comparative Historical Perspective", *Third World Quarterly*, 26(7), pp.1173-1188.
- Bill, James A. September 2001. "The Politics of Hegemony: the United States and Iran", *Middle East Policy*, 8 (3), pp. 89-101.
- Cooper and Dizzies Telfair. 2006. "Misperceptions and Impediments in the US-Iran Relationship", *The 49th Parallel E-Journal*, Available at: http://www.49thparallel.bham.ac.uk/back/special/CooperTelfer_MisperceptionsImpediments.pdf. Last Access 12/6/1387.
- Cox, Robert. 1981. "Social Forces, States and World Orders," *Millennium* **10(2)**, 126-55.
- Fayazmanesh, Sasan. 2003. "The Politics of the U.S. Economic Sanctions against Iran", *Review of Radical Political Economics*, 35(3), pp. 221-240.
- Gardiner, Sam. 2006. "The End of the Summer of Diplomacy: Assessing U.S. Military Options on Iran", *The Century Foundation*, Available at: http://www.tcf.org/publications/internationalaffairs/gardiner_summer_diplomacy.pdf. Last Access 1388/5/12.
- Gilpin, Robert. 2006. "The Rise of American Hegemony", *Two Hegemonies: Britain 1846-1914 and United State 1945-2001*, Edited by Patrick Karl, O'Brien and Armand Cless, Aldershot: Ashgate Publishing.
- Iseri, Emre. 2007. "Neo-Gramscian Analysis of US Hegemony Today", *In-Spire Journal of Law, Politics and Societies*, Available at: http://www.inspire.org/archive/Previous/ei02062007_NeoGramscian_US_Hegemony. Last Access 5/3/1388.
- Indyk, Marttin. 1993. "The Clinton Administration's Approach to the Middle East", *Commentary Magazine*, Available at: <http://www.commentarymagazine.com/viewarticle.cfm/innocentabroad-by-martin-indyk-14694>. Last Access 1388/5/12.
- Iran Policy Committee (IPC)**. 2005. "U.S. Policy Options for Iran". 10 February.
- Levy, Jack. 2008. "Deterrence and Coercive Diplomacy: The Contributions of Alexander George", *Political Psychology*, 29(4), pp.537-552.

- Krasner Re: Stephen. D. 1976. "State Power and the Structure of International Trade", *World Politics*, 28(3), pp. 317-347.
- Katzman, Kenneth. 2000. "The Iran Sanctions Act (ISA)", *CRS Report for Congress*, January 14. Available at: <http://italy.usembassy.gov/pdf/other/rs20871.pdf>. Last Access 16/7/ 1388.
- Katzman, Kenneth. 2005. "The Iran Sanctions Act (ISA)", *CRS Report for Congress*, June 27. Available at <http://italy.usembassy.gov/pdf/other/rs20871.pdf>. Last Access 16/7/1388.
- Katzenstein, Peter J. 2009. "Introduction: Domasticate and International Forces and Strategies of Foreign Economic Policy", *International Organization*, pp. 587-606.
- Katzman, Kenneth. 2008. "The Iran Sanctions Act (ISA)", *CRS Report for Congress*, July 23. Available at: <http://www.fas.org/sgp/crs/mideast/RS20871.pdf>. Last Access 5/3/1389.
- Katzman, Kenneth. 2009. "The Iran Sanctions Act (ISA)", *CRS Report for Congress*, June 4. Available at: <http://italy.usembassy.gov/pdf/other/rs20871.pdf>. Last Access 5/3/1389.
- McLean, Elena V and Taehee Whang. 2010. "Friends or Foes? Major Trading Partners and the Success of Economic Sanctions", *International Studies Quarterly*, pp.427-447.
- Moshirzadeh, Homeira. 2010. "Domestic Ideational Forces of Iran's Foreign Policy," *Iranian Journal of International Affairs*, 1(1), pp. 153-92.
- Ozcelik, Sezai. 2005. "Neorealist and Neo-Gramscian Hegemony in International Relations and Conflict Resolution During The 1990's", *Ekonomik ve Sosyal Arastirmalar Dergisi*, (1), pp.88-114.
- PBS Newshour**. 2006. "Report Finds Iran Defiant of Deadline to Stop Uranium Enrichment".August 31. Available at: http://www.pbs.org/newshour/updates/middle_east/july-dec06/iran_08-31.html. Last Access 14/3/1389.
- Sullivan, Paul. 2002. "US-Iran Relations Since 9-11: A Monologue of Civilizations", *Turkish Journal of International Relations*, 1(2), pp. 178-204.
- Snyder, Robert. 1999. "The U.S and Third World Revolutionary State: Understanding the Breakdown in Relationship", *International Study Quarterly*, 43(2), pp. 265-290.
- Sauer, Tom. 2007. "Coercive Diplomacy by the EU. Case-Study: the Iranian



Nuclear Weapons Crisis", *Lecturer in International Politics at the University of Antwerp (Belgium)*.

United Nations Security Council. 2006. "Resolution 1696 (2006)". 31 July. Available at: <http://www.un.org/documents/scres.htm>. Last Access 10/5/1389,

United Nations Security Council. 2010. "Resolution 1929 (2008)". 9 June. Available at: <http://www.un.org/documents/scres.htm>. Last Access 10/5/1389.

U.S Department of Treasury Office of Foreign Assets Control. 2003. "An overview of O.F.A.C. Regulations involving Sanctions against Iran". Available at: <http://www.treas.gov/offices/enforcement/ofac/programs/iran/iran.pdf>. Last Access 1/3/1389.

Waltz, Kenneth. 1979. *Theory of International Politics*, New York: Random House.

Ward, Anderson, John and Glenn Kessler. 2006. "U.N. Nuclear Agency Reports Iran to Security Council", *Washington Post*, February 4. Available at: <http://www.washingtonpost.com/wpdyn/content/article/2006/02/04/AR2006020400470.html>. Last Access 27/3/1389.

Woods, Ngaire. 2001. "International Political Economy in an Age of Globalization", *The Globalization of World Politics*, pp.277-298.

